



## درس تفسیر سوره مبارکه معارج جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً (۱۹) إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً (۲۰) وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً (۲۱) إِلَّا الْمُصَلِّينَ (۲۲) الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ (۲۳) وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ (۲۴) لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ (۲۵) وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ (۲۶) وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ (۲۷) إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ (۲۸) وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰) فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۳۱) وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ (۳۲) وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ (۳۳) وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ (۳۴) أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَّمُونَ (۳۵)﴾

سوره مبارکه ای که به نام «معارج» نام گذاری شده است که علم بالغلبه است، بعد از بخش اولش که مربوط به مسئله قیامت و علایم و اَشراط قیامت است، درباره آفرینش انسان و تقسیم انسان به مؤمن و غیر مؤمن و سعادتند و شقاوتند و سایر مسائلی که مربوط به این بخش است، شروع فرمودند که ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً \* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً \* وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً﴾، آیا خلقت انسان این نقص را دارد یا این نقص محصول مبارزه انسان در درون خود و شکست خوردن علم و عقل از دست شهوت و غضب از یک سو، از دست وهم و خیال از سوی دیگر و هر

گروهی که شکست خورد، باید غرامت ببیند و غنیمت بدهد، شهوت و غضب وقتی در جنگ پیروز شدند، هلوع بودن را به عنوان غرامت جنگی به دست می‌آورند، جزوع بودن را، ممنوع بودن را.

بیان مطلب در این فصل دوم این است که ذات اقدس الهی اصولی را قبلاً مقرر فرمود هم «کان تامه» را که در بحث قبل گذشت ﴿اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾<sup>۱</sup> و هم «کان ناقصه» را که فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾<sup>۲</sup>. «فهما اصلان»: اصل اول «کان تامه» است و اصل دوم «کان ناقصه». اصل سوم این است که ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ را تبیین کرد که چگونه زیبایی آفرید. این زیبایی حکمت عملی نیست، زیبایی اخلاقی و مانند آن نیست. مستحضر هستید که حُسن و قُبْح هم در حکمت نظری اقسامی دارد هم در حکمت عملی. وقتی گفتند زیباست؛ یعنی خرچنگ خیلی زیبا خلق شد که از این زیباتر ممکن نیست! منظور زیبایی پر طاموس نیست، زیبایی ساختار نظام آفرینش اوست که هر چه باید داشته باشد به بهترین وجه دارد، پس زیبایی که در نظام خلقت و حکمت نظری است، هیچ کاری به زیبایی چشم و گوش و امثال آن که حکمت عملی است، ندارد.

پس اصل اول «کان تامه» بود که گذشت. اصل دوم «کان ناقصه» بود که گذشت. اصل سوم تبیین این «کان ناقصه» است. اینکه فرمود: ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، هر چیزی را که آفرید به بهترین وجه آفرید، آن را در سوره مبارکه «طه» در بیان موسای کلیم مشخص فرمود که فرمود ﴿أَحْسَنَ كُلِّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾؛ یعنی چه؟ یعنی ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾<sup>۳</sup>؛ هر چیزی را هر چه لازم داشت به او داد. ماهی دریا چگونه باید زندگی کند بهترین راه زندگی آبی چیست؟ به او داد. آن مرغی که باید مدت‌ها، چند فرسخ بال بزند در فضا و سنگینی خود را با بال زدن تأمین کند و

۱. سوره زمر، آیه ۶۲؛ سوره رعد، آیه ۱۶.

۲. سوره سجده، آیه ۷.

۳. سوره طه، آیه ۵۰.

بر فضا مسلط بشود، چه چیز لازم است، به او داد: ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ که این مفسر ﴿أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾ هست که از سنخ تفسیر آیه به آیه است که خدا هر چیزی را به زیباترین وجه آفرید؛ یعنی چه؟ یعنی هر چیزی را که لازمه حیات او، کمال او، مدیریت او بود، به او داد.

اصل چهارم درباره خصوص انسان بود که فرمود: ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾،<sup>۴</sup> خصیصه‌ای در انسان هست که نه در حیوانات آبی هست، نه در پرند‌های فضا هست، نه در موجودات دیگر. طبق این اصول چهارگانه انسان به بهترین وجه خلق شده است!

اصل پنجم این است که هیچ ممکن نیست کسی این ساختار خلقت را عوض بکند. با «لای» نفی جنس که فرمود: ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۵</sup> یعنی هیچ ممکن نیست. نه خدا عوض می‌کند نه غیر خدا، اما خدا عوض نمی‌کند، چون به أحسن وجه آفرید. غیر خدا عوض نمی‌کند، چون توان آن را ندارد، پس ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾، این اصول پنج‌گانه ثابت می‌کند که نظام آفرینش دگرگون نخواهد شد.

برسیم به سراغ تهدیدی که شیطان گفت که من تلاش و کوشش می‌کنم که تا اینها ﴿فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾<sup>۶</sup> یعنی از اصل اوّل تا اصل پنجم، از اصل پنجم تا اصل اوّل مرزبندی شده است. شیطان به هیچ وجه نه در «کان تامه»، نه در «کان ناقصه»، نه در ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، نه در ﴿أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ﴾، نه در ﴿أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾<sup>۷</sup> دخالتی ندارد، پس منطقه نفوذ شیطان کجاست؟ چه چیزی را می‌خواهد عوض کند؟ ﴿فَلْيَعْيُرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ﴾، یا «خُلِقَ اللَّهُ»! این خلقتی که در درون است به وسیله شیطان کم و زیاد می‌شود، آن چگونه است؟ آن این است که ذات اقدس الهی

۴. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

۵. سوره روم، آیه ۳۰.

۶. سوره نساء، آیه ۱۱۹.

۷. سوره مؤمنون، آیه ۱۴.

برای اینکه انسان که مثل فرشته نیست، انسان باید در زمین زندگی کند. به او شهوت داد، به او غضب داد، به او وهم دارد، به او خیال داد، تدبیر این عناوین خلقتی را به دست عقل سپرد در درون و به دست شرع سپرد از بیرون. انبیا و اولیا و ائمه (علیهم السلام) را از بیرون به عنوان رهبران الهی فرستاد، در درون هم عقل را به عنوان رهبر درونی ما خلق کرد.

خدا مرحوم کلینی را غریق رحمت کند! این مقدمه مرحوم کلینی در کافی هفت، هشت صفحه است - این را لابد دیدید - آخرین خطی که مرحوم کلینی در همین مقدمه دارد و مرحوم میرداماد این مقدمه را چون علمی بود، در الرواشح السماویه جداگانه شرح کرد،<sup>۸</sup> آخرین سطر مرحوم کلینی در مقدمه کافی این است: «إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَ بِهِ يُحْتَجُّ وَلَهُ الثَّوَابُ وَ عَلَيْهِ الْعِقَابُ»؛<sup>۹</sup> قطب فرهنگی جامعه بشریت عقل اوست، این قطب را خدا در درون خلق کرد. رهبران الهی که انبیا (علیهم السلام) و ائمه هستند، آنها قطب دینی و عقلی در بیرون هستند، این بیان نورانی حضرت امیر در خطبه «شقشقیه» این است که «وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى»؛<sup>۱۰</sup> پس قطب بیرون که قرآن و عترت هستند را به ما داد، قطب درون که عقل است را به ما داد، شیطان هم رابطه ما را با عقل در درون آسیب می‌رساند هم پیوند ما را با قرآن و اهل بیت در بیرون آسیب می‌رساند، این آسیب‌رسانی می‌شود: «فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ» و «خُلِقَ اللَّهُ»، آن‌گاه شهوت می‌شود حاکم، جهل می‌شود حاکم، سقیفه می‌شود به جای غدیر و مانند آن، کار شیطان همین است. این طور نیست که ذات اقدس الهی ما را بدون قطب خلق کرده باشد.

۸. الرواشح السماویه فی شرح الأحادیث الإمامیه (میر داماد)، ص ۳۹.

۹. الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۹.

۱۰. نهج البلاغه (للصبحی صالح)، خطبه ۳.

قطب درون عقل است، قطب بیرون قرآن و اهل بیت. ما در درون یک سقیفه بنی ساعده داریم، در بیرون هم یک سقیفه بنی ساعده داریم، هر دو هم کار شیطان است.

آن وقت این انسانی که ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا﴾<sup>۱۱</sup> هلوع درمی آید، جزوع در می آید، منوع در می آید. اگر اهل نماز باشد، این چنین نیست، اهل نماز نباشد، این چنین هست، پس معلوم می شود منظور تغییر ساختار خلقت نیست، این جنگی که اتفاق افتاد، جنگ بیرون چه کار کرد؟ جنگ بیرون غدیر را بر سقیفه ترجیح نداد. - معاذ الله - سقیفه را بر غدیر ترجیح داد. جنگ درون هم حضرت امیر (سلام الله علیه) می فرماید که این جهادی که می کنید: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَعِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ»<sup>۱۲</sup> جهاد اکبر است که البته این نسبت به جنگ بیرون جهاد اکبر است، وگرنه نسبت به مراحل برتر جنگ اوسط است. جهاد اکبر در جای دیگر است. آن جهادی که در درون غالب ماها مبتلا هستیم جهاد متوسط است که از آن به جهاد اکبر یاد می شود. در این جهاد اگر عقل پیروز شد، شهوت و غضب را به غارت و غنیمت درغی آورد، بلکه تعدیل می کند و نه تعطیل.

وقتی اسیر گرفت، می فرماید: ﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾<sup>۱۳</sup> افطاریه خود را که به دست فاطمه (علیها صلوات الله) درست شد، آن را به اسیر می دهد. این اسیر در مدینه که بود؟ ما در مدینه که اسیر نداشتیم. این مشرک، این کافر، این ملحد که در جنگ بدر و امثال بدر به اسارت مسلمانها درآمد، حالا اینها افطاریه خودشان را به این اسیر می دهند! اصلاً زیر این آسمان اینها دومی ندارند! این خاصیت پیروز شدن عقل بیرون و خاصیت پیروز شدن عقل درون است. عقل درون اگر پیروز شد، غارت نمی کند، غنیمت نمی گیرد، تعطیل نمی کند؛ تعدیل می کند.

۱۱. سوره شمس، آیه ۷.

۱۲. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، حکمت ۱۰۷.

۱۳. سوره انسان، آیه ۸.

شهوت را سر جای خود، غضب را سر جای خود، وهم را سر جای خود، خیال را سر جای خود می‌نشانند. وهم از بهترین نعمت‌های الهی است و خیال از بهترین نعمت‌های الهی است، شهوت از بهترین نعمت‌های الهی است، غضب از بهترین نعمت‌های الهی است، اینها را در جای خودشان می‌نشانند. عقل اگر پیروز شد، اینها را تعدیل می‌کند و نه تعطیل، ولی شهوت و غضب اگر پیروز شدند، غارت می‌برند، اینها را اعدام می‌کنند. فرمود: «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسِيرَ تَحْتَ هَوًى أَمِيرٍ»<sup>۱۴</sup> در یک بخش. «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ» در بخش دیگر. یا اسیر می‌گیرند یا می‌کشند؛ اما وقتی عقل پیروز شد، هیچ قوه‌ای از قوا را اسیر نمی‌گیرد، هیچ قوه‌ای را از بین نمی‌برد؛ تعدیل می‌کند. این جهاد است.

این «خُلِقَ الْإِنْسَانُ» نه اینکه در فطرت اوّلی این چنین است. ما در جهاد اگر عقل شکست خورد، انسان می‌شود مستخدم بالطبع. در المیزان هم همین فرمایشات آمده<sup>۱۵</sup> که اگر - خدای ناکرده - عقل شکست بخورد، انسان تلاش و کوشش او این است که دیگری را به بردگی بکشاند و اگر نه، عقل شکست نخورد، مدیریتش را حفظ کرد، سعی می‌کند تسخیر متقابل داشته باشد نه سُخریه و سِخریه. این در سوره «زخرف» و امثال «زخرف» فرمود که ما انسان‌ها را به شئون گوناگون درآوردیم: «لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا»، نه «سِخْرِيًّا» این آقا او را تسخیر می‌کند، این کار او را انجام می‌دهد، این هم او را تسخیر می‌کند. یک طبیب، یک کارگر و باربر را تسخیر می‌کند، می‌گوید ساک و چمدان مرا جابه‌جا کن، آن کارگر و باربر هم وقتی مریض شدند به طبیب می‌گویند مرا درمان کن، فلان کار را هم آزمایش کن! این تسخیر متقابل است، این بد نیست. تسخیر یک جانبه که استعمار است، چیز بدی است.

نتیجه اینکه شیطان رابطه درونی ما را با قطب ما که عقل است، به هم می‌زند تا این شهوت و غضب را حاکم کند تا سقیفه درون را بر غدیر درون پیروز کند. رابطه بیرونی ما را به هم می‌زند تا سقیفه بیرون را بر غدیر بیرون پیروز

۱۴. نهج البلاغه (للصّبحی صالح)، حکمت ۲۱۱.

۱۵. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۳۱.

کند، این تلاش و کوشش اوست، وگرنه انسان طبعاً و فطرتاً منظم آفریده شد، طبق آن اصول پنج‌گانه، نقصی در دستگاه نیست. فرمود این نمازی که ما خواندیم، برای این است که شما تعدیل کنید نه تعطیل. فرمود: «رَهْبَانِيَّةُ اُمَّتِي الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱۶</sup> نگفتند ترک ازدواج بکن، نگفتند گوشه‌نشین باش! وجود مبارک حضرت امیر هم فرمود: من با شما فرق دارم، من چون رهبر مردم هستم، باید ساده زندگی کنم؛ ولی وقتی آن کسی آمده بود، مرتب نمازهای مستحبی، روزه مستحبی، فرمود این چه کاری است که دارید می‌کنید و به زن و بچه‌ات فشار می‌آوری؟ چرا مرا نگاه می‌کنی؟ من که امام مسلمین هستم، یک وظیفه دارم، شما که آدم‌های عادی هستید، چرا به زن و بچه خودتان آسیب می‌رسانید؟ این را جداً نهی کرد. آن عثمان بن مظعون مقداری رفته راهبانه زندگی کند، عیالش آمده به عیال پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گله کرده، حضرت روی منبر فرمود: «مَا بَالُ اَقْوَامٍ يُحَرِّمُونَ»<sup>۱۷</sup> چرا به زندگی خود و به زن و بچه خود سخت می‌گیرید؟ شما چرا ما را نگاه می‌کنید؟ پس اگر عقل پیروز شد، نه بیرون را تعطیل می‌کند، نه درون را تعطیل می‌کند، هر کدام را تعدیل می‌کند، سر جای خودش نگه می‌دارد.

پرسش: ...

پاسخ: نه، اگر بخواهد کاری انجام بدهد، باید به وسیله بدن انجام بدهد، این یک؛ بدن هم خواسته‌ای دارد، دو؛ خواسته او حلال است، سه؛ از راه حرام بخواهد خواسته را تأمین کند، این بی‌راهه رفته است، چهار؛ این غذا را می‌خورد، استراحت می‌کند، کارش را هم انجام می‌دهد. اگر مجرد محض بود؛ مثل فرشته‌ها، ابزار نمی‌خواست، چون با بدن کار می‌کند، این بدن ابزاری می‌خواهد، آلاقی می‌خواهد، ادواتی می‌خواهد که بتواند زندگی کند، فرشته چون قائم به شخص است، محفوظ به شخص است، زاد و ولد نمی‌خواهد. انسان برای اینکه بماند زاد و ولد می‌خواهد؛ منتها

۱۶. الأُمَالِي (لِلصَّدُوقِ)، ص ۶۶؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص ۱۱۵.

۱۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۶۷، ص ۱۱۶.

زاد و ولد رنج دارد. این لذت مقطعی را ذات اقدس الهی به عنوان مزد این کار قرار داد. انسان تا غذا نخورد، نمی ماند. تهیه غذا کار سختی است، یک مقدار لذت را ذات اقدس الهی در فضای دهن گذاشت که این شخص مزد کارگری خود را بگیرد. این انسان باید بماند و بدون غذا هم نمی ماند، تهیه غذا هم سخت است، چرا غذا تهیه کند؟ یک مختصر لذتی در فضای کام او می گذارد، این مزد کار اوست. این خیال می کند انسان برای خوردن است! نه خیر، این لذت مزد کار اوست. همین یک لقمه غذا اگر پایین رفت، دوباره برگردد، از حلقوم دربیاید، یک بدبویی؛ از جای دیگر دفع بشود، یک بدبوی دیگری است. این یک مختصر حرف ارسطو و امثال ارسطو این است که این مزد عملگی شماست. برای تولید نسل هم اگر لذتی می برد، برای تولید آن مزد عملگی است، انسان باید با نسل بماند، تنها که نمی ماند، این خیال می کند نکاح برای لذت اوست! فرمود این کار را انجام بدهید: «تَنَاجُحُوا تَنَاسَلُوا».<sup>۱۸</sup> در آن قسمت ها هم فرمود: ﴿نَسَاؤُكُمْ حَرْثُ لَكُمْ﴾.<sup>۱۹</sup> این خیال می کند نکاح برای شهوت است، در حالی که این مزد عملگی اوست. مزد کارگری اوست، یک مختصر لذت می برد «عند النکاح». این نظام را ذات اقدس الهی با این وضع آفرید که انسان همه قوا را سر جای خود به کار ببرد و تعطیل نکند هم مصون باشد از سقیفه بیرون، هم محفوظ باشد از سقیفه درون. در سوره مبارکه «ابراهیم» گذشت که در قیامت شیطان می گوید من کاری نکردم! من یک دعوتنامه نوشتم، خواستید نیابید. این همه دعوت از قطب درون، از قطب بیرون، از عقل درون، از شرع بیرون، به شما رسیده است: ﴿فَاسْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْ مَوْا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ﴾.<sup>۲۰</sup> من دعوتی کردم. وسوسه یک دعوت است. جلوی اختیار را نمی گیرد، پس وجود مبارک حضرت امیر فرمود در جنگ داخلی اگر - خدای ناکرده - باختید، سربریدن است و

۱۸. جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۱۰۱.

۱۹. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

۲۰. سوره ابراهیم، آیه ۲۲.



اگر بُردید، تمدن است. عقل اگر ببرد، پیروز بشود، هیچ قوه‌ای را از بین نمی‌برد؛ ولی شهوت و غضب اگر ببرند، می‌کشند، غارت می‌کنند، اسارت می‌گیرند. این دوتا بیان نورانی حضرت برای خطر غارتگری جنگ درونی است: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ [لَمْ يَنْفَعَهُ] لَا يَنْفَعُهُ»، آنجا که اسیر است، موجود است؛ ولی در بند است. آنجا که اعدام شده است که کاری از او ساخته نیست. این جهاد درون برای همین است که ما نه کشته بدهیم نه اسیر و نه بکشیم و نه اسیر بگیریم. ما هیچ وظیفه نداریم وقتی که جهاد کردیم، انسان عادل شدیم، قوه‌ای از قوایمان را به اسارت بگیریم و آنها را به بند بکشیم، نه خیر! به ما گفتند اگر روزه واجب هم برای شما ضرر دارد، نگیرید! بعد قضایش را به جا بیاورید. این یعنی شهوت را، غضب را، دستگاه گوارش را اسیر نکنید. این دین است، از این بهتر که دیگر فرض ندارد!

بنابراین چنین نیست که انسان در گوشه‌ای از گوشه‌های هستی، شیطان راه پیدا کند به یکی از اصول یاد شده آسیب برساند. فرمود: ﴿أَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾،<sup>۲۱</sup> این شُحّ و بخل و مال‌دوستی، دم دست جانتان است، خیلی حاضر است؛ یعنی هر کسی باید این‌طور باشد تا کلاه سرش نرود؛ منتها این را شما تعدیل کنید، مال خودتان را بگیرید، مال دیگری را ﴿لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ به او بپردازید. همین! ولی مال خودتان را اسراف نکنید، سفیهانه زندگی نکنید، این جایز نیست: ﴿وَأَحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ﴾؛ یعنی شُحّ و بخل دم دستتان است، ما این را گذاشتیم که شما حفظ کنید، این صندوق شماست، مال را هدر ندهید، خوب هم حفظ کنید، هم تحصیل کنید، هم نگه دارید؛ اما ﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ﴾، کذا ﴿فَأُولَئِكَ﴾، کذا. دو تا آیه دیگر درباره این آیه سوره «نساء» است.

پرسش: چرا انسان «أحسن الخلق» است؟

پاسخ: «أحسن الخلق» است، برای اینکه او می‌تواند «خليفة الله» باشد، همین سوره مبارکه «احزاب» فرمود قدر انسان را بدانید، انسان به جایی می‌رسد که ذات اقدس الهی و ملائکه الهی بر او صلوات می‌فرستند، تنها در مورد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نیست. آن آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۲۲</sup> که در سوره مبارکه «احزاب» است، در همان سوره می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ﴾<sup>۲۳</sup> کم مقامی است؟! خدا بر مؤمنین، بر شما صلوات می‌فرستد. ملائکه خدا بر مؤمنین صلوات می‌فرستند، این برای کسی است که در جهاد پیروز شد. این شده متمدن! این شده پیشرفت اسلامی! تمدن اسلامی.

پرسش: مرحوم فیض کاشانی روایتی نقل می‌کند در علم الیقین که پیغمبر فرمودند: «تُدْنِي الشَّمْسُ مِنَ الْأَرْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَعْرِقُ النَّاسُ».

پاسخ: چون آن قسمت‌ها در خصوص «اشراف الساعة» یک حساب است، در جمع‌بندی نهایی یک حساب دیگر است. کم‌کم درباره خود کوه‌ها هم همین‌طور است. اول ﴿عَنِ الْمُنْفُوشِ﴾<sup>۲۴</sup> می‌شود، بعد کوبیده می‌شود، بعد ﴿لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا﴾<sup>۲۵</sup> درباره شمس هم این است که گفتند به اندازه یک نی بالای سر می‌آید که انسان را پر عرق می‌کند؛ اما در همان روز مؤمنین راحت هستند، هیچ عرقی ندارند، در همان روز کافر جای پای خود را نمی‌بیند، مؤمن ﴿يَسْعَى﴾<sup>۲۶</sup> همان روایت را هم مرحوم فیض<sup>۲۷</sup> و هم دیگران نقل کردند.

پرسش: این شمس غیر از شمس دنیا است؟

۲۲. سوره احزاب، آیه ۵۶.

۲۳. سوره احزاب، آیه ۴۳.

۲۴. سوره قارعه، آیه ۵.

۲۵. سوره طه، آیه ۱۰۷.

۲۶. سوره تحریم، آیه ۸.

۲۷. تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۴۳۸.

پاسخ: بله، این شمس تا به آنجا برسد، فاصله فراوان است؛ هم قیامت صغری ما داریم هم «اشراف الساعة» داریم، هم از بین رفتن شمس داریم که ﴿لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا﴾؛<sup>۲۸</sup> در یک بخش از قیامت مثل بهشت و امثال بهشت اصلاً سخن از شمس نیست تا اینها یکی پس از دیگری مراتب سقوطشان را طی کنند، فرق می‌کند. آن هم نسبت به مؤمن فرق می‌کند، نسبت به کافر فرق می‌کند. همان روزی که نسبت به کافر پنجاه هزار سال است، نسبت به مؤمن که روایتش را خواندیم، به اندازه «صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ»<sup>۲۹</sup> است. غرض این است که آن روز هزار سال است: ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾.<sup>۳۰</sup>

پرسش: اگر این «خَلَقَ» را تقسیم کنیم به منطوق و غیر منطوق و سپس نسبت خلقت را به منطوق بدهیم اشکالی دارد؟

پاسخ: آن اگر مؤمن نسبت به علم حریص است و امثال آن شد؛ اما اینجا خود هُلُوع را قرآن تفسیر کرده که ﴿إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾، این ﴿مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ﴾<sup>۳۱</sup> نمی‌تواند باشد در حالی که فرمود مصلّین کسانی هستند که ﴿لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾، مال را تقسیم می‌کنند. دیگر ﴿مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ﴾ نیستند، ما هلع خیر نداریم.

پرسش: ظاهراً مرحوم علامه در اینجا به طور مطلق می‌گویند که مصلّین در همان راه فطرت قرار دادند.

پاسخ: بسیار خب! همین است؛ یعنی این به وسیله مصلّین تعدیل شده است نه تعطیل. آنجا که باید جزع بکند، جزع می‌کند. در پیشگاه الهی باید ناله بکند، جزع بکند، این ناله و جزع را به عنوان سلاح پیروزی بداند، می‌گوید من در

۲۸. سوره انسان، آیه ۱۳.

۲۹. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۲۳؛ «وَرَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ قَالَ: قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَطْوَلَ هَذَا الْيَوْمَ فَقَالَ وَالَّذِي تَنْفُسُ مُحَمَّدٍ بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّهُ لَيُخَفَّفُ عَلَى الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَحَقُّ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا».

۳۰. سوره حج، آیه ۴۷.

۳۱. سوره ق، آیه ۲۵.

جنگ بیرون آهن می‌خواهم، در جنگ درون آه می‌خواهم که «سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ».<sup>۳۲</sup> با این ناله می‌خواهد پیروز بشود، این ناله چیز خوبی است. اگر کسی بخواهد جهاد کند، مسلح نباشد که موفق نیست. بیرون شمشیر می‌خواهد، جهاد اصغر! درون ناله می‌خواهد که «وَسِلَاحُهُ الْبُكَاءُ». تا انسان بتواند این نیرو را تعدیل نکند، نه تعطیل. وگرنه هَلَع برای همیشه بد است، چون ﴿إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا﴾. این ﴿مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ﴾ بودن بد است.

پرسش: شما قبلاً در کتاب تسنیم ذیل آیه ۲۸ سوره نساء ﴿خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا﴾ آنجا می‌فرمایید انسان دو خلقت دارد یک خلقت طبیعی و مادی و خاکی ...

پاسخ: الآن هم همین است؛ یعنی انسان از نظر بدن ضعیف است، از نظر روح کسی است که «شدید القوی» او را می‌تواند پروراند. این بدن را در راه روح تقویت کند. بدن انسان ضعیف است؛ لذا همین الآن هم گفته شد که روزه بخواهد بگیرد، اگر ضرر دارد گفتند نگیرید، قضای آن را به جا بیاورید. این بدن را گفتند تحمیل نکنید، نمازتان اگر ایستاده سخت است، نشسته بخوانید. این بدن ضعیف است؛ اما آن روح که قدرت توانمندی دارد، این را تدبیر می‌کند، می‌گوید این تکلیف نشد، نشسته. الآن ادا نشد، قضا. این را تدبیر می‌کند، تعدیل می‌کند و نه تعطیل. ولی همین بدن را، نیروهای بدنی و شهوت و غضب اگر - خدای ناکرده - در جهاد درون بر عقل و علم پیروز بشوند، آنها را سر می‌برند، آنها را غارت می‌کنند. «كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ»، «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ»، اگر در جهاد درون ما پیروز شدیم، عقل و علم همه این قوا را تعدیل می‌کند، سرجایشان به کار می‌گیرند؛ ولی اگر شهوت و غضب پیروز شد، عقل را سر می‌برد، علم را سر می‌برد، غارت می‌کند، غنیمت می‌گیرد. این است که فرمودند اگر کسی در جهاد اکبر پیروز شد «طوبی له و حسن مآب»!

غرض این است که هلوع بودن خیر نیست، صلات دفعاً و رفعاً دو تا کار می‌کند؛ اگر کسی از اوّل با نماز و دستورهای نماز آشنا شده باشد که گرفتار هلع نمی‌شود و اگر - معاذالله - هلوع بود، بعد توبه کرد، این نماز آن قدرت را دارد که هلوع بودن را رفع کند، پس هلوع بودن نیامده را عقل دفع می‌کند، هلوع بودن آمده را نماز و عقل رفع می‌کند. فرمود ما راه حلّ داریم. غرض این است که شیطان که گفت: ﴿فَلْيَعِزَّنْ خَلْقَ اللَّهِ﴾، این طور نیست که در یکی از این اصول یاد شده تصرف بکند، نظام عالم را به هم بزند. این نظام درونی را به جان هم می‌اندازد، وقتی اختلاف به جان هم انداخت، خود انسان به سوء اختیار، با اینکه دو تا قطب داشت: یکی از درون و یکی از بیرون، هم سقیفه درون را مقدم می‌دارد هم سقیفه بیرون را، یعنی انسان وقتی که شکست بخورد، از شهوت و غضب و خواسته‌های بدنی می‌شود هلوع، جزوع، منوع، و اگر در جهاد درون، این امور تحت تدبیر عقل و علم اداره شود، می‌شود: ﴿إِلَّا الْمُصَلِّينَ﴾، که ﴿لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ حق دارد: ﴿الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ \* لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾ و مانند آن است.

پرسش: اینها در صورتی است که برای انسان به صورت ملکه دربیاید.

پاسخ: البته، اگر گاهی این طور باشد، گاهی آن طور باشد؛ ولی به هر حال سرانجام رحمت الهی است، چون کسی که - خدای ناکرده - کافر مطلق باشد، در کلّ نظام کم است. یک عده هستند که می‌گویند: ﴿غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾<sup>۳۳</sup>، گاهی معصیت می‌کنند، گاهی اطاعت می‌کنند. اینها یا در دنیا مشکلاقی می‌بینند، پاک می‌شوند یا در برزخ مشکلی می‌بینند، حلّ می‌شود یا در ساهره معاد مشکل می‌بینند، حلّ می‌شود و اگر نشد، بخشی ممکن است در قیامت عذاب ببینند، حلّ بشود؛ ولی «آخر الامر الی الجنة» است. ما محلّد در نار در بین این همه جمعیت یک گروه کمی داریم. وقتی

شما ابد را حساب کنید؛ مثلاً حالا در دنیا میانگین سن حالا هفتاد یا هشتاد سال حساب کنید، اگر کسی کل هفتاد هشتاد سال را یک ماه مریض باشد، این اصلاً به حساب نمی‌آید. غالباً در صحت بود. اکثر مردم، در اکثر احوال در صحت هستند. اگر کسی هم این ایام را در دنیا یا در برزخ یا در ساهره معاد مثلاً مقداری هم عذاب در قیامت ببیند، نسبت به آن ابدی که مورد عنایت الهی است، اصلاً قابل قیاس نیست تا ما بگوییم پس اگر این طور است ﴿اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۱</sup> هستند، «اکثرهم کذا، اکثرهم کذا»، پس رحمت الهی چه شد؟! رحمت الهی را وقتی انسان به پشت‌بام خلقت می‌رود و ابد را نگاه می‌کند همه این زحمات، حتی چند قرنه هم نسبت به آن ابد قابل قیاس نیست:

از رحمت آمدند و به رحمت روند باز \*\*\* من رحمةِ بدا و الی ما بدا یعود

گر وعده دوزخ است و یا حُلد غم مخور \*\*\* بیرون نمی‌برند تو را از دیار دوست<sup>۲</sup>

حالا آن که کافر، مثل ابولهب و امثال آن بود، در عالم انگشت‌شمار بیشتر نیستند. آن کسی که عنود باشد در برابر دین، این چنین در برابر وحی بایستد، اندک هستند. معصیت‌کاری که ﴿غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا﴾، به اندازه‌ای که معصیت کردند، رنج می‌بینند، بعد - إن شاء الله - مشمول رحمت الهی می‌شوند!

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. سوره مائده، آیه ۱۰۳؛ سوره عنکبوت، آیه ۶۳؛ سوره حجرات، آیه ۴.

۲. رک: مجموعه آثار حکیم صهبا (آقا محمدرضا قمشه‌ای): «آن خدای دان همه مردود یا قبول \*\*\* من رحمةِ بدا و الی رحمة یثول از رحمت آمدند و به رحمت روند خلق \*\*\*» این است است سر عشق که حیران کند عقول».